

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، در ذیل این آیه شریفه 38 از سوره رم آمده است، مقداری از آن را در بحث گذشته خواندیم. به اینجا رسیدیم که خلیفه اول در مقابل حضرت زهرا (س) به یک روایتی تمسک کرد، گفت: این روایت را ما از پیامبر داریم که «انا معاشر الانبياء لا نورث». عرض کردیم نکته‌ای که وجود دارد این است با اینکه مسئله، مسئله نحل و عطیه بوده (به امر من الله) و با اینکه حضرت زهرا (س) سه سال و اندی بر فدک «ید» داشتند و فدک را تصرف کرده بودند، چرا مسئله روی ارث متمرکز شد! چرا تعبیر به ارث شد؛ احتمالاتی وجود دارد.

احتمال اول در کلمه ارث

يك احتمال را عرض کردیم که بگوییم کلمه «ارث» در کلمات حضرت زهرا (س) که فرمودند: یا ابا بکر «منعتنی عن میراثی» مراد میراث اصطلاحی نیست؛ مراد يك معنای اعمی است، مراد از میراث ما ترك بعد الحیات نیست، مراد این است که بالاخره آنچه که از پیامبر بدست ماباقی مانده و در اختیار ما هست مراد این باشد که بگوییم ارث به معنای ارث فقهی نباشد، بمعنای لغوی و يك معنای عامی است که حتی شامل زمان حیات هم می‌شود. در زمان حیات گاهی اوقات عرف هم تعبیر می‌کند این ارثی است که ما از پدر داریم (در صفات، در اخلاق) حتی در بعضی از اموال مقید به موت نیست.

مبعدات احتمال اول

لكن این احتمال مبعدات زیادی دارد، یکی از مبعداتش این است که خود حضرت زهرا (س) در آن خطبه معروف به همین مسئله ارث و به آیات متعددی از قرآن کریم که مربوط به مسئله ارث است تمسک کردند. و عجیب هم این است که تقریباً تمام کلیاتی که مربوط به ارث هست مانند (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ - يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ - لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا) به تمام این آیات و آنجایی که قضیه یحی بن زکریا را مطرح می‌کند که زکریا عرض کرد (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا - وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ) اینها آیاتی هستند که همه مربوط به ارث است و حضرت در آن خطبه معروفه به این آیات استدلال و احتجاج فرمودند؛ لذا نمی‌توانیم بگوییم کلمه «ارث» در اینجا بمعنای لغوی است و يك معنای اعمی دارد.

احتمال دوم و مختار حضرت استاد :

حضرت متوجه بودند که اگر مسئله «نحل» یا مسئله «ید» را مطرح کنند این در نزد عموم مردم اوقع فی النفوس نیست؛ اگر می‌گفتند این چیزی است که پیغمبر به من بخشیده، و ام ایمن، امیر المؤمنین و اسماء بنت عمیس بودند شهادت دادند این آیه

که نازل شد خداوند به جبرئیل امر کرد که به پیامبر از قول من دستور بده که فدک را در اختیار فاطمه زهرا (س) قرار بدهد؛ این چند نفر در این نحله شهادت می‌دهند.

یا همینطور قاعده «ید»، درست است «ید» يك امر عقلایی است، يك امری است که يك استحکام فقهی و حقوقی هم دارد، اما برای عموم مردم خیلی قابل فهم نیست، آنچه که عموم مردم می‌توانند بفهمند مسئله «ارث» است. یکی از قانون‌های مسلم، از قواعد مسلمی که اسلام هم پذیرفت و حدودش را مشخص کرد مسئله «ارث» است، لذا حضرت از این راه وارد شدند که این جهت تأثیرش در میان عموم مردم بیشتر است.

در يك روایتی از امام صادق (ع) است که حضرت به مفضل می‌فرمایند: «وقتی که قضیه بیعت تمام شد، خلیفه دوم در همان لحظات اولیه به خلیفه اول پیشنهاد کرد که خمس، فدک، فیه هرچه اینها دارند ازشان باید گرفته بشود!» و استدلال هم کرد که اگر (فدک و فیه و خمس) بدست اینها باشد، مردم توجه به اینها پیدا می‌کنند و از تو دور می‌شوند؛ اما این مردم مردمی هستند اگر دیدند که امور مالی بدست شماست سراغ شما می‌آیند.

حضرت اگر عنوان «نحله» یا عنوان «ید» را مطرح می‌فرمود، منحصر به همان فدک می‌شد، حضرت می‌دانستند که اینها يك نقشه‌های وسیعتری دارند و می‌خواهند همه آن اموالی که در اختیار آنهاست بگیرند، این که مسئله را حضرت روی «ارث» آوردند، فرمود که چرا من را از میراث پدرم محروم می‌کنید؛ برای این بود که می‌خواست تمام آنچه که از پیامبر مثل فدک و غیر فدک هرچه که از پیامبر در اختیار اینها بوده باقی بماند و آنها نتوانند بگیرند. پس ببینید! احتمال دوم که به نظر می‌رسد احتمال قوی‌تر باشد، آنچه که در ذهن عموم مردم مقبول‌تر هست و مردم زودتر می‌فهمند مسئله «ارث» است، و دایره ارث هم وسیعتر از مورد فدک است در مقابل آن توطئه‌ی که آنها می‌خواستند انجام بدهند.

احتمال سوم که با احتمال دوم قابل جمع است این است: حضرت دیدند که خلیفه اول دارد يك بدعتی را می‌گذارد و يك حدیث مجعولی را آمده مطرح کرده است و لذا سراغ آیات «ارث» رفتند و جواب او را با آیات ارث دادند و به نظر ما همان احتمال دوم، احتمال خیلی بهتری هست که داده شود.

خلیفه اول و حدیث جعلی

در روایت خواندیم که خلیفه اول از پیامبر نقل کرد و گفت «انا معاشر الانبياء لا نورث» این حدیث يك حدیثی است که مجعول است! صرف نظر از اینکه با ظواهر بلکه با صریح قرآن منافات دارد، حدیث مجعولی است؛ برای اینکه تا قبل از ابو بکر هیچ کسی يك چنین حدیثی را نقل نکرده است و خود محدثین اهل سنت هم می‌گویند اگر واقعاً پیامبر چنین چیزی را فرموده بود چرا قبلاً این نقل نشده است، چرا این همه صحابی پیامبر نقل نکردند که عایشه و حفصه و ... باید نقل کنند؟! روشن است که چنین حدیثی مجعول است و مردود.

پس اولاً: این حدیث مجعول است، قبل از ابو بکر این حدیث را کسی نقل نکرده است. ثانیاً: با آیات شریفه قرآن منافات دارد. ثالثاً: اشکالی که وارد است این که چرا همه‌ی این حمله‌ها به حضرت زهرا (س) شد؟

اگر «انا معاشر الانبياء لا نورث» پس چرا خلیفه اول زوجه‌های پیامبر را در حجرات پیامبر آنها را متمکن کرد از باقی مانده، باید می‌گفت پیغمبر از دنیا رفت؛ نه زمینی، نه خانه‌ای و نه حجره‌ای هیچی ندارد، شما هم بروید يك جای را برای خودتان تهیه کنید، چرا آنها را ابقاء کرد؟ اگر واقعاً وقتی می‌گوید انا لا نورث یعنی حتی این اتاقی هم که من در آن نشسته‌ام این مال من نیست، «ما ترکناه صدقة» باید در اختیار همه مسلمانها قرار می‌داد. عرض این است که اینجا این نقض بسیار بزرگی بر اینها وارد است که شما اگر به این حدیث تمسک می‌کنید، (گفتم اولاً این حدیث مجعول است و با قرآن منافات دارد) چرا فقط از این حدیث علیه

فاطمه زهرا (س) استفاده کردید؟! و چرا در مورد زن‌های پیامبر به این حدیث تمسك نمی‌کنید؟!

این نکته را هم عرض کنیم که (آن مقداری که ما بررسی کردیم) در تاریخ غیر از فاطمه زهرا (س) کسی نیامده نسبت به فدك ادعای داشته باشد؛ یعنی این نکته که در فقه ما وجود دارد (زن از عقال ارث نمی‌برد) معلوم می‌شود که این مطلب همان زمان هم مطرح بوده که زن از عقال ارث نمی‌برد و الا اگر می‌برد باید ابو بکر به فاطمه زهرا (س) بفرماید که تو یکی از وراث هستی، زن‌های پیامبر هم سهمی دارند، ولو اینکه در زمان معاصر ما فقه اهل سنت در این مورد با فقه شیعه اختلاف دارد، آنها قائل هستند که زن از زمین ارث می‌برد (مشهورشان قائل هستند) و فقه شیعه قائل است بر اینکه زن از زمین ارث نمی‌برد، ما می‌توانیم همین قضیه را بعنوان يك مؤیدی برای این نظریه ذکر بکنیم که اگر واقعاً زن از زمین ارث می‌برد، باید ابو بکر به فاطمه بگوید که تو یکی از وراث هستی اگر مسئله «ارث» است بقیه هم باید سهم داشته باشد.

نکته دیگری که در این روایت وجود دارد (دیروز هم خواندیم) اینکه خلیفه دوم به امیر المؤمنین گفت اگر يك شاهد دیگر غیر از ام ایمن بیايد ما قبول می‌کنیم؛ معلوم می‌شود که این دو نفر موازین قضا را هم در اسلام بلد نبوده اند! دیروز بعضی از اشکالات را گفتیم که اولاً واقعاً اگر این «فیء للمسلمین» است، صد شاهد دیگر هم بیايد فایده‌ای ندارد. ثانیاً تمام مذاهب اربعه بر این معنا اتفاق دارند که شهادت یک زن بعلاوه قسم مدعی در امور مالی کافی است.

اینها می‌توانستند بگویند ام ایمن شهادت داد، خودت هم قسم بخور مسئله تمام می‌شود. اینها دنبال این نبودند که واقعاً روی موازین قضا عمل کنند، اگر می‌خواستند روی موازین قضا عمل کنند مسئله اکتفای به شاهد و یمین در زمان خود پیامبر مکرر اتفاق افتاده است، چرا اینها نتوانستند این را اینجا پیاده کنند و چرا پیاده نکردند!

روشن است که اگر هزاران شاهد هم می‌آمدند اینها دنبال این بودند که این فدك که يك در آمد مالی مهمی داشت می‌خواستند از اهل بیت بگیرند؛ و در طول تاریخ در اختیار اینها نباشد. باز از قضایای مهم این است که (طبق آنچه که ابو هلال عسکری نقل می‌کند) اول کسی که آمده فدك را رد کرده عمر بن عبدالعزیز است، حتی در زمان عمر بن عبدالعزیز جمعی از قضات عامه، جمع شدند و به عمر بن عبدالعزیز اشکال کردند، او جواب داد که هم بینه وجود دارد، هم حضرت «ید» داشته، روشن است مال حضرت زهرا بوده و او گفته که من بخاطر این که تقرب به خدا جسته باشم و بخاطر این که در روز قیامت مشمول شفاعت حسنین بشوم این کار را انجام می‌دهم! او این کار را هم کرد و فدك را رد کرد.

در تاریخ می‌بینیم که در اختیار امام باقر (س) قرار داد، یزید بن عبدالملك دوباره غصب کرد، ابو العباس سفاح دوباره رد کرده اینها همه کاشف از این است که فدك يك چیز خیلی مهم بوده، هر حاکمی که می‌آمده اگر يك ذره ایمانی داشته رد می‌کرده اما اگر از آن يك ذره ایمان هم تهی بوده بلا فاصله او را تصرف می‌کرده برای اینکه در آمدش را خودش بردارد. منصور عباسی دوباره آمده غصب کرد، دست بنی العباس بوده تا رسید به زمان مأمون، مأمون عباسی جلسه مناظره ي تشکیل داده قضات عامه و علمای عامه را جمع کرده در آن جلسه طبق آنچه که تاریخ می‌گوید از همه شان اقرار گرفته که فدك مال حضرت زهرا (س) است.

مأمون هم دوباره رد کرده، بعد از مأمون دوباره متوکل آمده غصب کرده، همه اینها کاشف از این است که فدك يك چیزی بوده که قابل اغماض برای يك عده‌ای از امرا و حکام نبوده مگر آنهایی که يك مختصر ایمانی در قلوب آنها بوده.

عبارت و نکته‌ای که من در کفایة الموحدين دیدم (واقعاً کفایة الموحدين از کتاب‌های بسیار خوب است، خدا رحمت کند والد ما (رضوان الله تعالی علیه) را، من یادم است از اوائل طلبگی ایشان به من تأکید داشتند نسبت به مطالعه این کتاب کفایة الموحدين، این کتاب را ببینید و با دقت مطالعه کنید) نکته خوبی که اینجا هست که ایشان می‌گویند این مسئله که خلیفه دوم شهادت علی بن ابیطالب را رد کرد این شنیعتر و اسوء از قضیه اصل غصب فدك است؛ یعنی این برای ما و بحسب واقع خیلی کار زشت تری بود که يك کسی مثل علی بن ابیطالب بیايد شهادت بدهد، بعد آنها بگویند نه این شهادت مورد قبول نیست! که کسی از امیر المؤمنین نه عصیانی دیده و نه کذبی شنیده، نه خلافی را دیده، تقوا و زهد او مشهور بین عام و خاص بوده، که آنها اینطور برخورد کردند این يك نکته مهمی است.

متن روایت رسیدیم به این عبارت که امیر المؤمنین بعد از قضیه محاجه حضرت با خلیفه اول، آمدند پیش ابو بکر فرمودند: «لم منعنا فاطمة ميراثها من رسول الله و قد ملكته في حيات رسول الله - چرا فاطمه را از میراث پیامبر منع کردی؟ ابو بکر در جواب گفت - هذا فيء للمسلمين فان اقامت شهوداً ان رسول الله (ص) جعله لها و الا فلا حق لها فيه - ابو بکر گفت اگر شهودی بیاورد که مال ایشان است باشد، اما اگر شهود نیاورد هیچی؛ امیر المؤمنین فرمود: این چه طرز قضاوت است؟ - یا ابا بکر تحکم فیما بخلاف حکم الله فی المسلمین - در مورد ما اهل البیت می‌خواهی بر خلاف آنچه که حکم خدا در میان مسلمین است حکم کنی؟ - قال لا - عرض کرد نه - فرمود: - فان كان في يد المسلمين شيء يملكونه ادعيت انا فيه - اگر بر يك مسلمانی مثلاً خانه‌ای است من ادعا کردم که این مال من است - من تسئل البينة؟ - از کی بینه می‌خواهی؟ از آن کسی که يد دارد بینه می‌خواهی یا از آن کسی که ادعا کرده بینه می‌خواهی؟ جواب داد - اياك كنت اسئل البينة - من از تو بینه می‌خواهم - علی ما تدعیه علی المسلمین - باز عکسش را سؤال کرد، فرمود:

- اذا كان في يدى شيء و ادعا فيه مسلمون - اگر در دست من يك چیزی بود دیگران آمدند ادعا کردند از کی بینه می‌خواهی؟ باز جواب داد از آنهایی که ادعا کردند من بینه می‌خواهم، فرمود پس چرا تو از حضرت زهرا (س) ادعای شهود می‌کنی؟ و مطالبه شهود می‌کنی؟ سه سال است تصرف دارد، يد دارد، در اختیار فاطمه زهرا (س) است - فسکت ابو بکر - ابو بکر ساکت شد - ثم قال عمر - معلوم می‌شود عمر هم نشسته بوده آنجا گفته است که - یا علی دعنا من كلامك - گفته یا علی با ما بحث نکن! - انا لا نقوى على حججك - ما قدرت پاسخ گویی به تو را نداریم، خوب است حالا این حرف را زده است گفته ما قدرت پاسخ گویی به تو را نداریم بالاخره حرف ما هم همان است اگر شهودی آوردی - ان اتيت بشهود عدول و الا فهو فيء مسلمين لا حق لك و لا لفاطمة فيه - امیر المؤمنین دو مرتبه تکرار کردند دیدند که اینها باز روی مسئله شهود تکیه می‌کنند، فرمودند که یا ابا بکر - تقرأ كتاب الله؟ - قرآن می‌خوانی؟ - قال نعم قال فاخبرني عن قول الله انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً فيمن نزلت؟

- این آیه تطهیر در مورد کی نازل شده است؟ - أفينا ام في غيرنا - ابو بکر گفت نه، - فيكم - در مورد شماست! حضرت فرمودند - لو ان شاهدین - تو که هی می‌گویی برای ما شهود بیاور شهود بیاور - لو ان شاهدین شهدا علی فاطمة بفاحشة ما كنت صانعا بها؟ - اگر شهودی آمدند (نعوذ بالله) بر اینکه گفتند حضرت زهرا خلافتی را انجام داده است تو چکار می‌کنی؟ تو که این قدر می‌گویی شهود شهود! او هم با کمال بی اطلاعی و بی ایمانی اش گفت - كنت اقيم عليها الحد - گفت بر فاطمه حد جاری می‌کنم - كما اقيمت علی نساء المسلمين، قال اذن كنت عند الله من الكافرين - اگر این کار را بکنی که تو از کافرین می‌شوی - قال و لم؟ - گفت چرا

- قال لانك رددت شهادت الله لها بالطهارة - تو برای اینکه اگر يك عده‌ای آمدند شهادت دروغ دادند بر اینکه حضرت زهرا (س) خلافتی را انجام داده می‌گویی حد جاری می‌کنم، تو شهادت خدا به طهارت فاطمه زهرا را رد کردی، شهادت يك عده‌ای از این مردم معمولی را قبول کردی - رددت شهادت الله لها بالطهارة و قبلت شهادت الناس عليها كما رددت حکم الله و حکم رسوله ان جعل رسول الله لها فذك و قبضته في حياته ثم قبلت شهادة اعرابي بايل علی عقبه عليها فأخذت منها - نکته این است که امیر المؤمنین می‌فرماید تو در همین قضیه فذك حکم خدا و رسول خدا را هم رد کردی، خدا فرموده فذك مال حضرت زهرا باشد، اورا رد کردی شهادت، يك آدمی که روی پای خودش بول می‌کند قبول کردی!

شهادت يك اعرابی (ظاهراً اوس بن حدثان است) که - بايل علی عقبه - یعنی اعرابی که اصلاً احکام را هم بلد نیست، ایستاده بول می‌کند روی پای خودش و بدن خودش، تو شهادت چنین آدمی را قبول کردی! بعد دنباله‌اش می‌فرماید: - و قد قال رسول الله البينة علی من ادعا و اليمين علی من ادعی علیه - مگر تو نشنیدی که پیغمبر فرمود بینه را آن کسی که ادعا می‌کند باید بیاورد - و اليمين علی من ادعی علیه - الان تو که ادعا داری فذك مال حضرت زهرا نیست باید بینه بیاوری! - قال فدمدم الناس و بکی بعضهم - بین مردم همه و سر و صدا شد بلند شد، اصلاً معلوم می‌شود این قضیه در مسجد و در حضور مردم هم بوده است، - و بکی بعضهم فقالوا صدق والله علی - گفتند علی راست می‌گوید - و رجع علی الی منزله - ببینید! حضرت امیر دیگر از باب ارث وارد نشدند از باب «ید» وارد شدند و فرمودند ایشان «ید» داشتند و هر کسی بر خلافتی ادعا دارد او باید بینه اقامه کند، و تو از حضرت زهرا بینه می‌خواهی؟! بقیه روایت برای فردا.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.